

خرافات و تبعیضات می پردازد.

«زن زیادی» روایت ازدواج ناکام و چند روزه دختری نگون بخت است که به دلیل ریزش موهای سرش کلاه گیس بر سر می گذارد. این داستان کوتاه که به صورت گفتاری از زبان این دختر نقل قول می شود، با نثری دلکش و کوبنده شروع می شود و در چند صفحه اول، تلاطم و آشفتگی روحی و روانی این زن نگون بخت را، پس از واقعه طلاق، تشریح می کند. سپس ما از زبان این زن (فاطمه خانم)، خاطره تلخ و سیاه ماجرای ازدواج او را می خوانیم و به مدد نوعی رجعت به گذشته به اصطلاح، «فلاش بک» در جریان ازدواج او از اولین روز خواستگاری، تا پایان طلاق، قرامی گیریم. این زن سیاه بخت که به دلیل ریزش موهای سرش کمتر مردی به خواستگاری اش آمده، بالاخره بعد از سالها انزوا و خانه داری، با مرد یا به سنی که کارمند محضر است در سن سی و چهار سالگی ازدواج می کند. کارمند محضر که از ماجرای ریزش موهای «فاطمه خانوم» خبردار، آن را مسأله مهمی نمی داند و حتی به او قول می دهد که خودش برای او کلاه گیس هم بخرد. اما نگون بختی فاطمه خانم از همان شب اول ازدواجش، در برخورد با مادرشوهر، و خواهرشوهرش آغاز می شود. در حالیکه مادرشوهرش، به نشانه دهن کجی به ازدواج وی و پسرش در مراسم ازدواج شرکت نمی کند و به او می گوید که نمی خواهد حتی قیافه او را هم ببیند، فاطمه خانم مجبور است در خانه مادرشوهرش زندگی را بگذراند.

پس از چند روز، فاطمه خانم مجبور می شود ظرفهای خواهر و مادرشوهرش را هم بشوید. و دم برنیاورد. بالاخره در پایان روایتی که توسط خود وی برای خوانندگان بازگو می شود، مادرشوهر ظالم او به وجود کلاه گیس فاطمه خانم پی می برد و از طریق دلاک محله می فهمد که موهای عروسی ریزخته است. پس از این جریان است که شوهر فاطمه خانم، براساس نظر مادر سنگدلش، فاطمه خانم را به خانه پدری می فرستد و او را طلاق می دهد.

نثر محاوره ای «زن زیادی» که به همراه جمله بندی های بسیار کوتاه، همراه با ریتم سریع بیان شده است، در بین تمامی داستانهای مجموعه زن زیادی، برجسته می نماید و از بختگی و جفافادگی زیادی برخوردار است. این نثر گفتاری بهترین ساختار را برای بیان مظلومیت شخصیت اول این داستان و تشریح واقعه ازدواج و طلاق فاطمه خانم فراهم کرده است:

«هرچه فکر کردم دیدم دیگه نمی توانم به خانه پدرم برگردم. با این آبروریزی! با این اقتضاح! بعد از اینکه سی و چهار سال نانش را خورده ام و گوشه خانه اش نشسته ام! همینطور می رقتم و فکر می کردم. مگر آدم چرا دیوانه می شود؟ چرا خودش را توی آب انبار می اندازد؟ یا چرا تریاک می خورد؟ خدا آن روز را نیاورد. ولی نمی دانید دیشب و پریشب به من چه ها گذشت. داشتم خفه می شدم. هر شب ده بار رقتم روی پشت بام. چقدر گریه کردم؟ خدا می داند. ولی مگر راحت شدم! حتی گریه هم راحتم نکرد. آدم این حرفها را برای که بگوید؟ این حرفها را اگر آدم برای کسی نگوید دلش می ترکد. چطور می شود تحملش را کرد که پس از سی و چهار سال ماندن در خانه پدر، سرچهل روز آدم را دوباره برش گردانند و باز بیخ ریش باها بپزند؟»



● مروری بر دو داستان کوتاه از زنده یاد جلال آل احمد

زنهای زیادی

■ سید محمود حسینی

اصلی این داستانها را شامل می شود، از برجسته ترین مضامین این مجموعه داستان کوتاه به شمار می رود. جلال آل احمد از یک طرف در داستان «خانم زهت الدوله» با طنز و تمسخر به انتقاد از شخصیت زن غریزه و اشراقی این داستان می پردازد و خصایص مادی و غریبگرایانه (خانم زهت الدوله) را به تمسخر می گیرد و از طرف دیگر در دو داستان «سمنوزان» و «زن زیادی»، چهره مصومانه و مظلوم دختران و زنان خانواده های سنتی جامعه ایرانی را ترسیم می کند و با دیدی انتقادی که سرشار از طنز است به مسأله مظلومیت زنان در جامعه سنتی و مملو از

مجموعه داستان «زن زیادی» اثر زنده یاد «جلال آل احمد»، شامل نه داستان کوتاه و نیمه بلند می شود که برای اولین بار در سال ۱۳۳۱ به چاپ رسید. ساختار و مضامین این داستانها گوناگون و متنوعند. تعدادی از این داستانها به صورت نوعی طنز پرداخته شده اند، (عکاس با معرفت، خانم زهت الدوله، خدادادخان) و تعدادی دیگر - به نظر می رسد - که شرح گوشه هایی از زندگی روزمره نویسنده باشد، (دفترچه بیمه، دزد زده، مسلول). تشریح و انتقاد از وضعیت زنان ایرانی که در سه داستان «زن زیادی»، «سمنوزان» و «خانم زهت الدوله» محور

مضامین انتقادی این داستان دارای چند محور اصلی است. فاطمه خانم جدا از ظلمی که از جانب اشخاص اطرافش و توسط خانواده شوهرش به او می‌رود دچار نوعی نگون بختی جبری است و دست سرنوشت سیاه او، موهای سرش را ریخته است. در این داستان می‌خوانیم که بالاخره بعد از سی و چهار سال فاطمه خانم بر این سرنوشت تیره و تار غلبه می‌کند و بالاخره، به قول خودش، خانم خانه می‌شود اما بعضی سنتهای تلخ اجتماعی و خانوادگی است که از طریق دخالت‌های نابجای خانواده شوهرش سبب می‌شود که این سرنوشت تیره و تار با طلاق دادن وی دوباره به سراغش آید و حتی دوجندان شود.

شوهر فاطمه خانم از همان روز اول خواستگاری، ماجرای موهای او را فهمیده است و با این مسأله مشکل چندانی ندارد اما عملکرد و باورهای غلط خانوادگی که از طریق دخالت‌های بیجای مادرشوهر و خواهرشوهر اعمال می‌شود شوهر او را وادار کند تا زنتش را طلاق دهد. مادرشوهر فاطمه خانم که به دلیل مخالفت با ازدواج پسرش، به مراسم عروسی نیامده است، در همان شب اول جلو روی او می‌گردد که نمی‌خواهد ریخت عروسی را که در خواستگاری اش حاضر نبوده، ببیند. در هفته دوم خانواده شوهر فاطمه خانم او را مجبور می‌کنند که ظرف‌های آنها را هم بشوید و به قول فاطمه خانم، اگر صدا از دیوار بلند شد از او هم بلند شد. جلال آل احمد بیش از همه تقصیر را به گردن روابط و سیستم غلط خانوادگی و سنت‌های غیرعادلانه می‌اندازد (که متأسفانه کم و بیش در خانواده‌های سنتی هنوز هم رواج دارد). از طرف دیگر در پایان داستان می‌خوانیم که همین محیط سنتی سبب آن شده است که فاطمه خانم برای پاسود شدن و رفتن بدنبال تحصیل نتواند پیش را از منزل بیرون بگذارد. امثال فاطمه خانم، به دلیل فقر فرهنگی و بیسوادی دچار عارضه عدم استقلال شخصیت هستند و این عدم استقلال در زمینه اقتصادی سبب می‌شود که اتکالی آنان به خانواده‌شان بسیار شدید باشد و همین مسأله سبب رنجش درونی آنان شود. به نظر نویسنده در صورتی که زنان از استقلال مالی برخوردار باشند می‌توانند از وابستگی مطلق شخصیت‌شان به خانواده و دیگران بکهند و شخصیتی مستقل و قابل احترام داشته باشند:

برادرکم چقدر باهام سروکله زد که سواد یادم بدهد. ولی من بی‌عرضه؛ من خاک بر سر همه‌اش تقصیر خودم بود. حالا می‌فهمم. این دوروزه همه‌اش این فکرها را می‌کردم که آنهمه خیال بد به کلام زده بود. سی و چهار سال گوشه‌خانه پدر نشستم و عزای کلاه گیسم را گرفتم. عزای پدرت کیبی‌ام را گرفتم. عزای شوهر نکردن را گرفتم. مگر همه زنها پنجه آفتابند؟ مگر اینهمه مردم که کلاه گیس می‌گذارند چه عیبی دارند؟ مگر تنها من آبله‌رو بودم؟ همه‌اش تقصیر خودم بود. می‌نشستم و می‌گفتم و روفت مادر و خواهرش را شنیدم.

شخصیت فاطمه خانم نمونه‌ای از شخصیت دختران منزوی و غیراجتماعی و کم‌رو جامعه سنتی ما در دوران آل احمد است. او تمامی عمر خود را در چهار دیواری خانه‌اشان به سر برده و در واقع زندانی منزلی پدری است. همین امر سبب شده است که وی شدیداً در برخورد با محیط اطراف، شوهر و خانواده شوهرش، دچار ضعف باشد و مظلومیت را بیش از پیش پذیرا

شود. کم‌رویی و ضعف شخصیتی این دختر سی و چهارساله در هنگام خواستگاری بیش از پیش عیان می‌شود و جلال آل احمد در تردلکش خود به خوبی این ناراحتی ناشی از کم‌رویی را در صحنه خواستگاری تشریح می‌کند. در این صحنه فاطمه خانم با اصرار برادر و مادرش، نزد خواستگارش (کارمند محضر) می‌رود، تا برای او شربت ببرد:

مادرم در اطاق ایستاده بود و می‌آهسته می‌گفت «برو تنه جان. برو به امید خدایه ولی مگر پای من جلو می‌رفت؛ پشت در که رسیدم دیگر طاقتم تمام شده بود. سینی از بس توی دستم لرزیده بود نصف لیوان شربت خالی شده بود. و من نمی‌دانستم چکار کنم. برگردم شربت را درست کنم یا همانطور تو بروم؟ بیخ موهایم عرق کرده بود. تنم یخ کرده بود. قلمم داشت از جا کنده می‌شد. خدایا اگر خودش به صدا در نمی‌آمد من چکار می‌کردم؟ همینطور باها می‌کردم که صدای خودش بلند شد. لعنتی درآمد گفت: «خانوم آگه شما خصالتم می‌کشین، ممکنه بنده خودم پیام خدمتتون...»

«سی و چهار سال صبح‌ها توی یک خانه بیدار شدن و شب توی همان خانه خوابیدن؛ آن هم چه خانه‌ای؟ سال‌های از گار بود که هیچ خبر تازه‌ای هیچ عزانی، در آن نشده بود. بعد از اینکه برادرم زن گرفت و بیابرویی برپا شد تنها خبر تازه‌ای خانه ما جنجال شب‌های آب بود که باز خودش چیزی بود. و همین هم تازه ماهی یک بار بود. حتی کاسه بشقاب توی کوچه ما داد نمی‌زد. نمی‌دانید من چه می‌گویم. نمی‌خواهم بگویم خانه پدرم بد بود، ها، نه، بیچاره پدرم. اما من دیگر خسته شده بودم. چه می‌شود کرد؟ من خسته شده بودم دیگر. می‌خواستم مثلاً خانم خانه خودم باشم. خانم خانه.»

تنهایی و انزوای بیش از حد فاطمه خانم که همانند بسیاری از دختران دیگر هم سن و سال او سبب دوری از اجتماع و مناسبات پرپیچ و خم آن شده، بیش از پیش باعث مظلومیت و کم‌رویی او شده است. وی در برخورد با خانواده شوهرش به دلیل همین کم‌رویی و ضعف شخصیتی ناشی از آن، مظلومیت را تمام و کمال پذیرا می‌شود، بدون آن که دست به اعتراض و انتقاد بزند.

سمنوزبان شرح حال چند ساعت بحرانی از زندگی مریم خانم (زن حاج عباسقلی) و دختران دم‌بخت وی، به هنگام طبخ سمنوی نذری است. جلال آل احمد در خلال چند ساعت از روایت پختن نذری سمنو، دست به معرفی شخصیت‌های زن سنتی، همچون فاطمه خانم، عمه خانم، خاله (خاله آب نباتی) و مشکلات و خصوصیات آنان می‌زند. زمان طبخ سمنو، با وضع حمل هووی جوان مریم خانم، هم‌زمان شده است و در پایان این داستان خواننده پی می‌برد که منظور اصلی مریم خانم از افزایش سهمیه نذری سمنو، برآورده شدن حاجت وی، در باررفتن و مرگ بچه هووی است؛ در خلال روایت، مسائل و مصائب زنان سنت‌گرای خانواده‌های ایرانی به شکلی طنزآمیز مطرح می‌شود. عمده‌ترین مشکل مریم خانم و خواهرش که همه مسائل زندگی آنان را تحت تأثیر قرار داده، آوردن هوو، توسط شوهرانشان است. حاج عباسقلی شوهر مریم خانم با داشتن پنج، شش بچه، زن جوانی را اختیار کرده و کمتر در خانه مریم خانم، آفتابی می‌شود. در گفتگویی که بین مریم خانم و عمقزی صورت می‌پذیرد، ما متوجه فراهم کردن

طلسم و جادو توسط مریم خانم، علیه هووی می‌شویم و او (مریم خانم)، منتظر نتیجه مثبت طلسم و مرگ بچه هووی است.

در پایان داستان، هنگامی که همه منتظر شروع روزه‌خوانی هستند با ورود کلفت هوو، مریم خانم و بقیه می‌فهمند که هووی مریم خانم بچه‌دار شده است و برخلاف آرزوی مریم خانم، بچه‌باز (هوو) نرفته است. به همین دلیل مریم خانم غش می‌کند و بیهوش می‌شود و حاجت وی در پختن نذری بی‌نتیجه می‌ماند.

همچنان که بسیاری از دوستداران جلال آگاه هستند وی در یکی از خانواده‌های «بسیار مذهبی» و نیز سنتی رشد یافته است و به خوبی از مناسبات و روابط حاکم بر این خانواده‌ها آگاهی داشته است. ترسیم و تحلیل روابط، مناسبات و خصوصیات و مشکلات زنان خانواده‌هایی که شخص نویسنده از میان آنان برخاسته است مضمون اصلی این داستان است. در حقیقت راوی این داستان کوتاه را باید یکی از کودکان حاضر در صحنه سمنوزبان، یعنی جلال آل احمد بدانیم. اگرچه جهان بینی آل احمد در اواخر

دوران نویسندگی‌اش به سنت شرقی و مذهب مترقی اسلام گرایش پیدا می‌کند و هرچه بیشتر از مکاتب مادی غربی همچون مارکسیسم و آگزیستانسیالیسم سرخورده و دلزده می‌شود، اما او در این داستان، که به دوران ابتدایی نویسندگی‌اش مرتبط می‌شود، به انتقاد از خرافات حاکم بر خانواده‌های سنتی و فهم و برداشتهای غلط از مذهب می‌پردازد. همچنین جلال آل احمد تیغه حملات خود را متوجه تبعیضات ناروایی می‌کند که نسبت به زنان ایرانی از جانب مردان و شوهرانشان صورت می‌گیرد. خرافه‌گرایی که در تمامی جوامع بشری اعم از کشورهای شرقی یا آفریقایی و حتی آمریکایی وجود دارد، در اینجا به بهترین شکل، مورد انتقاد و حتی تمسخر قرار می‌گیرد. مریم خانم که با وجود داشتن شش فرزند نتوانسته است شوهرش را از داشتن زن دوم بازدارد، اینک متوسل به دادن نذری سمنو شده است تا حاجتش را برآورد. او حتی به صورت مخفیانه، برای هووی طلسم و جادو تهیه کرده است و اینک هر لحظه منتظر است که بچه هووی پس بیفتد و از بین برود. این طلسم که توسط عمقزی مریم خانم تهیه شده است، توسط خود وی به داخل حوض خانه هووی ریخته می‌شود. جلال آل احمد در گفتگوهای بسیار جافانده و ضمناً عامیانه‌ای، روایت طلسم ریختن مریم خانم را شرح می‌دهد:

«مریم خانم: راستشو بگویم عمقزی، توش چی‌چی‌ها ریخته بودی؟ عمقزی لب از نی قلیان برداشت و چشمش را به چشم مریم خانم دوخت و پرسید:

- چطور مگه...؟ آخه تنه آگه قرار باشه من بگم که احترام طلسم می‌ره.
- می‌دونی چه عمقزی؟ آخه سه روز بعدش همه ماهیهایی آب انبارشون مردند.
- خوب تنه فدای سرت تنه. قضا و بلا بوده. به جون ماهیهها خورده گاش به جون هووت خورده بود. آگه بچه دار بشه و توروپیش شوهرت سکه به پول بکنه بهتره یا ماهیهایی آب انبارشون بمیرن؟»

رسوخ خرافات و اوهام غلط در ذهن شخصیت‌های زن ستم‌دیده این داستان در شکلهای مختلف بررسی شده است. خواهر مریم خانم که مذهبنا است از شوهرش بچه‌دار نشده است و شوهرش بر سر او هوو آورده، به سفارش عمقزی دست به کارهای عجیب و

مسخره ای می زند:

«عمقزی: دخترجون صدبار بهت گفتم این دخترککترها روول کن. بیا بهلوی خودم تا سرچله آستنت کنم.

عمقزی، من که حرفی ندارم، گفنی چله بری کن، کردم. گفنی تو مرده شورخونه از رومرده بهره بریدم و نصف گوشت تنم آب شد. خدا نصیب نکنه. هنوز یادش که می افتم تنم می لرزه. گفنی دوا بخورد شوهرت بده که دادم. خیال می کنی روزی چهل تا نطفه تخم مرغ فراهم کردن کارآسونی بود؟ اونم یک هفته تموم؟ بقال و چقال که هیچی دیگه همه مشتریهای چلوکبابی زیر بازارچه هم منوشاخته بودن.»

محتوای انتقادی این داستان کوتاه در پایان ماجرا هنگامی کامل تر می شود که پس از زحمات زیاد مریم خانم در پخت نذری وطلسم و جادوی او، بالاخره باورود کلفت هووی مریم خانم، آنها متوجه خبر تولد هووی مریم خانم می شوند و داستان سمنویزان پیش از پیش به طنز تلخ و سیاهی تبدیل می شود که به ریشخند نمودن باورها و اعتقادات خرافی شخصیت های این داستان می پردازد.

فقر فرهنگی، بیسوادی و جهل زنان امثال مریم خانم و سیستم بسته زندگی زنان جامعه سنتی؛ شاید بیش از سایر دلایل، مسبب پناه آوردن اینگونه زنان مظلوم و ستمدیده به باورهای خرافی است و هدف اصلی «جلال آل احمد» نیز در این اثر، ارائه همین مضمون است. زنان این داستان که نماد بخشی از زنان گذشته ای نه چندان دور در این سرزمین و حتی بخش نه چندان زیادی از زنان حاضرند، شدیداً منفعلند و در انجام امور اجتماعی عقب مانده. جلال، با آن که نسبت به شخصیت های زن مظلوم این داستان، احساس ترحم زیادی ابراز می کند اما برداشت عقب افتاده و حتی ریاکارانه آنها از «مذهب» و تصور غلط آنها در مورد اصول و فروع دین مترقی اسلام و از جمله موضوع قابل تأمل و قابل بحث و بررسی «نذرنویاز» را به باد تمسخر می گیرد. متأسفانه مذهب مترقی اسلام و شیعه در طول سالیان دراز از سوی ناپرخردان و جاهلان دچار برداشت های ناصحیح شده است و بعضی از اوها و خرافات عامیانه غیراسلامی و بی ریشه، در طول زمان، ناپرخردانه در آن وارد شده و رنگ و لعاب مذهبی گرفته است. نذری دادن، مریم خانم برای مرگ بیچه هویش یکی از این برداشت های مسخره و خرافی از پاور به «نذرنویاز» در اسلام است. این عمل مریم خانم که برداشتی طنزآمیز از عمل ریاکارانه وی است در حقیقت به تمسخر گرفتن همان برداشت های ناصحیح از فرعیات اسلام، توسط جلال آل احمد است.

جدا از این موضوع، این داستان کوتاه تقریباً فرهنگ نامه مختصر و چالشی از نکات ریز و درشت خانواده های بسیار سنتی ایرانی در زمان حیات نویسنده است:

(ترسیم خانواده های پراولاد): بچه ها قد و نیم قد که شر و شور بسیار زیادی دارند و دائماً از صبح تا هنگام خواب، در حال اذیت و آزار خود و مادران خود هستند (روابط زنان همسایه و هم محلی): با حسادت ها و چشم هم چشمی هاشان، غیبت های بی انتهای آنها از همدیگر.

(محیط بسته زنان خانه): برعکس جاه طلبی های مردان خانه و آزادی بی حد و حصر آنان (رقابت هووها): با فحش و بدگویی های بی انتهای آنها نسبت به همدیگر و توطئه های ریز و درشت آنان علیه هم

(توسل به خرافات): با استفاده از انواع برداشت های غلط از مذهب و اعتقادات مذهبی و توسل به جادو و طلسم که مخصوصاً در بین زنان روزگاری رسم بوده است.

اگر در داستان زن زیادی، نثر گفتاری (و یا محاوره ای) همراه با ریتم سریع جمله بندی داستان نکته برجسته ساختار و تکنیک آن است در این داستان گفتارهای عامیانه زنان خانه که از کلمات و ضرب المثلهای عوام بهره زیادی برده است، بیشتر از هر عامل تکنیکی و ساختاری جلوه گر است:

«می بینی خواهر؟ گرم از خود درخته. همین خاله خانجایی های بیشه و به هستند که شوهرالذنگ من می ره با پنشش تا بچه سرم هوومی آره.

راستی آجی خانم چه خبر تازه از آنورها؟ هنوز هووت نژانیده؟

«ایشالا که ترکمون بزنه. می گن سه روزه داره درد می بره. سرتخته مرده شورخونه! حاجی برمساق منم لابد آن بالاسرش نشسته عرق پیشونیش رو پاک می کنه. بیغیرت فرصت روغنیم دونهسته سبزکردی؟

«اوخواهرا چه حرفها؟ تو دیگه چرا سرکوفت می زنی؟

«خوبه خویه. تو دیگه سوزن به تخم چشم من زن، خودم می دونم و دختر بیغیرم. تا حاجتم رو نگیرم دست از دامنش ورنمی دارم.»

□ اگر داستانهای سمنویزان و زن زیادی شرح حال گوشه هایی از مظلومیت و ستمهای زن خانواده های سنتی ایرانی است، داستان خانم نزهت الدوله شرح کوتاهی از زندگی و ازدواج های مکرر زنی مرفه و بسیار ثروتمند با شخصیتی خوشگذران و غربگرا به نام خانم نزهت الدوله است.

داستان با یک مقدمه کوتاه در معرفی شخصیت وی شروع می شود و سپس جلال، شرح حال مختصر



زندگی خانم نزهت الدوله را که بیشتر به داستانهایی طنزآمیز شبیه است، بیان می کند. پدر خانم نزهت الدوله وزیر داخله است و شوهر خواهر وی در کابینه دولت حضور دارد. اولین شوهر خانم نزهت الدوله، کارمند برجسته وزارت امور خارجه است اما پس از ازدواج با خانم نزهت الدوله از طرف پدرزنش که وزیر امور داخله است به عنوان والی مازندران انتخاب می شود. هدف اصلی خانم نزهت الدوله و شوهرش در عزیمت به مازندران، در واقع ثبت املاک استان مازندران و یک کاسه کردن آنها به نفع خودشان است. بعد از چندین سال زندگی زناشویی و تولد چند کودک، خانم نزهت الدوله به این بهانه که شوهرش آنچنان که باید و شاید زن دوست نیست و قربان صدقه خانم نمی رود، تقاضای طلاق می کند، به خانه پدرش می آید و سپس طلاق می گیرد. خانم نزهت الدوله سپس با یک افسر رشید و چشم آبی ازدواج می کند، اما پس از دو سه ماه معلوم می شود که این فرد، دو زن دیگر در تهران دارد و برای دومین بار، طلاق خانم نزهت الدوله گرفته می شود. خانم نزهت الدوله که ازدواج های قبلی را تنها تجربه ای برای شناخت بیشتر از شوهر ایده آلیش می داند، بعد از مدتی گشت و گذار و جستجو برای شوهر دلخواهش برای مرتبه سوم با یکی از روسای عشایر غرب، ازدواج می کند. در هنگام ازدواج بسیار پرزرق و برق و مقصّل آنها، دزدها اجناس منزل را خالی می کنند و تمام فرش ها و وسائل جشن را می ربایند. یک ماه بعد، پس از برگزاری دهها مجلس شب نشینی و دیدوبازدید، برای مرتبه دوم، دزد خانه خانم نزهت الدوله را می زند و دوباره تمامی اسباب و اثاثیه ای را که تازه جایگزین وسایل قبلی شده بود، به سرقت می رود. این ازدواج نیز پس از مدتی به طلاق می انجامد چون سردسته این دزدی جانانه، خواهر شوهر خانم نزهت الدوله شناخته می شود. در پایان خانم نزهت الدوله همانند قبل همچنان به دنبال شوهر دلخواه و ایده آلیش به این درو آن در می زند.

در این داستان، جلال ما را با خصوصیات ریز و درشت زنان جامعه غربگرا و اشرافی رژیم سابق آشنا می کند و به ترسیم خصوصیات، درونیات و مشخصات یک زن اشرافی می پردازد. خانم نزهت الدوله نمونه و نمادی از زنان طبقه ای است که با رسوخ فرهنگ غربی و توسعه روابط کشور ایران با غرب، در جامعه ما، به وجود آمدند و سعی نمودند همان خصوصیات زنان غربی را، البته نه بصورت کامل، در کشور خودشان بپذیرند. باید یادآور شد که نمونه شخصیت هایی همانند خانم نزهت الدوله که از طبقه وزراء و مقامات مملکتی رژیم سابق است، فقط طبقه ای خاص از زنان جامعه ما را تشکیل می دادند. این زنان همچنانکه جلال آل احمد در این داستان نوشته است، بسیار مدگرا، تنوع طلب و خوشگذران هستند و بیش از همه چیز، در فکر مرداند. در ابتدای داستان، جلال این گونه خانم نزهت الدوله را معرفی می کند:

«هفته ای یک بار به آرایشگاه می رود و چین و چروکهای پیشانی و کنار دهان و زیرچشمهایش را ماساژ می دهد. موهایش را مثل

دخترهای تازه عروس می‌آراید یعنی با سنجاق و گیره بالا می‌زند. پیراهن‌های اورگاندی و تافته می‌پوشد با سینه‌های باز و دامنه‌های کلوش و روزی یک جفت دستکش سفید، عوض می‌کند. روزی سه ساعت از وقتش را پای آینه می‌گذراند. ده ساعت می‌خواهد و باقیمانده را صرف دیدن و بازدیدهایش می‌کند. و حالا دیگر همه دوستان و اقوام می‌دانند که اگر به خانه‌شان می‌آید و اگر در سوگ و سرورشان شرکت می‌کند و اگر گل و هدیه‌های گران برای زبانه‌ها و ازدواج‌ها و خانه عوض کردن‌هاشان می‌برد و اگر برای تازه عروسها باگشا می‌دهد همه برای اینست که با آدم تازه‌ای - یعنی با مرد تازه‌ای - آشنا شود.»

در این که شخصیت‌هایی با این خصوصیات از فرهنگ غیرخودی به فرهنگ شرقی و ایرانی جامعه ما وارد شده‌اند، چندان بحثی نیست. حتی زنان اشرافی و درباری جامعه ایران (تا قبل از قرن چهاردهم شمسی) به پوشش و حجاب کامل خود بسیار مقید بودند و از رفت و آمد با مردان غیرمحرّم شدیداً اجتناب می‌کردند. این زنان اشرافی و درباری اگرچه از دیگر زنان طبقات جامعه سنتی ایران متمایز بوده‌اند اما از نظر خصوصیات کلی و رعایت حجب و حیا، حسن فرزنددوستی، خانه نشینی در منزل شوهرانشان و تکیه بر عقاید و باورهای مذهبی و پایبندی به مذهب، (البته بعضاً بیشتر به ظاهر آن)، همانند دیگر زنان جامعه سنتی ما مقید بوده‌اند. باید یادآور شد که امثال شخصیت‌های زنی چون خانم زهت‌الدوله (البته با خصوصیات کم‌رنگ‌تر)، بعد از دهه‌های اول و دوم قرن حاضر و بخصوص پس از شروع سلطنت محمدرضای مخلوع در ایران، تعدادشان فزونی می‌یابد و بخصوص در شهرهای بزرگی چون تهران یا شیراز و اصفهان بیشتر متمرکز می‌شوند. این زنان بر خلاف زنان ایرانی از نظر ظاهری فاقد حجاب سنتی هستند، دست به آرایش‌های غلیظ در انتظار عمومی می‌زنند. ساعتها وقت خود را برای آرایش مو و سروصورت و نرم کردن پوست خود اختصاص می‌دهند. خانم زهت‌الدوله آرایشگرها و ماساژورها را با ماشین خود به خانه می‌آورد و طبق دستور آنها روزی سه ساعت گوشت خام و گوجه‌فرنگی روی صورتش می‌گذارد. همچنین هفته‌ای یکبار رنگ موهایش را عوض می‌کند. او پیرو مدروز در زمینه‌های لباس و لوازم منزل و دیگر عناصر زندگی است. همچنین از نظر عقیدتی بر خلاف زنان سنتی ایران بیش از آن که به فرزندانش ببیند به خودش می‌اندیشد. امثال این زن غربگرا و تجددطلب در هنگامی که مزدوجند، یا در هنگام زندگی مجردشان در روابط خود با مردان دیگر، چندان رعایتی نمی‌کنند. زندگی را نه برای ادای تکلیف باورهایشان، بلکه برای کسب لذت بیشتر می‌خواهند. پایبند عقاید و باورهای مذهبی نیستند. از محیط محصور خانه پا را بیرون می‌گذارند و برای تفریح و خوشگذرانی به بیرون از منزل می‌روند. خانم زهت‌الدوله چون لذت‌جو و غربگرا است نمی‌تواند بویی از عقاید و روابط مذهبی زن سنتی ایرانی برده باشد. باورها و عقایدی که یک زن سنتی ایرانی دارد و بیش از همه برخاسته از مذهب است که برای زنان و لنگار و لذت‌جو، مانع بزرگی محسوب می‌شود و

همین امر سبب پشت‌پازدن آنان به ارزشهای مذهبی است. این زنان با انکار قیدوبندهای سنتی و مذهبی، به دنبال آزادی‌های فردی بیشتری می‌روند و هرچه بیشتر پیرو تنوع‌طلبی مفرط در زندگی می‌شوند. با مقایسه خانم زهت‌الدوله و شخصیت‌های زن سنتی ایرانی می‌توانیم شناخت بیشتری از این زنان به دست آوریم. خانم زهت‌الدوله دائماً به فکر پیداکردن مرد مورد علاقه‌اش است و در حالی که در نظر زنان ایرانی، فکر طلاق، مذموم و بدهنچار است و زن مطلقه در نظر مردم، با قضاوت و نگاه خوبی مواجه نمی‌شود چندین شوهر اختیار کرده است. این زن دارای پنج، شش بچه نیز هست و این مورد گناه او را از نظر فرهنگ زنان ایرانی بیشتر جلوه‌گر می‌سازد. برای یک زن اروپایی یا آمریکایی درخواست طلاق توسط یک زن که دارای چندین فرزند است، چندان عجیب نمی‌نماید اما طلاق گرفتن یک زن ایرانی تنها به این دلیل که شوهرش کمتر قربان و صدقه‌اش می‌رود، امری عجیب می‌نماید. البته باید یادآور شد که هدف جلال از ارائه طنزگونه چنین شخصیتی، طرح مسائل انتقادی و سیاسی نیز بوده است و جلال در حقیقت به صورت نمادین، خانم زهت‌الدوله را که از طبقه اشرافی و دولتمردان رژیم پهلوی است به تمسخر گرفته است و در حقیقت با دیدی طنزگونه، انتقاد شدیدی را به روابط خانوادگی دولتمردان رژیم پهلوی و اشراف وابسته، مطرح می‌سازد:

«شوهر یکی از خواهرهایش وزیر است و شوهر آن دیگری چهار سال پیش در تیمارستان خود کشتی کرد... شوهرش عضو وزارت خارجه بود. از خانواده‌های معروف بود و گذشته از آن پولدار بود... برادر داماد معاون وزیر خارجه بود و پدر خانم زهت‌الدوله وزیر داخله. این بود که دروتخته خوب به هم جور شده»

اشاره‌ها و طعنه‌های سیاسی جلال، در بسیاری از قسمتهای این داستان دیده می‌شود. همچنانکه گفته شد پدر خانم زهت‌الدوله وزیر داخله است و تمام اقوام آنها بنحوی از اولیای امور رژیم مخلوع پهلوی هستند و هجو و به تمسخر گرفتن چنین شخصیت‌هایی، در حقیقت هجو و تمسخر دولتمردان رژیم شاهنشاهی است. جدا از این، در داستان آمده است که پدرخانم زهت‌الدوله تنها به این دلیل دامادش را به عنوان والی مازندران انتخاب می‌کند که دامادش املاک شمال را یک کاسه کند و بتوانند به نفع خودشان آنها را ضبط و ثبت کنند.

ظاهر شخصیت زنان ایرانی عامل مهمی در شناخت صوری و تمایز آنها با دیگر زنان جهان است و این ظاهر حاکی از گونه‌ای خاص از باورها و عقاید مذهبی آنان دارد. جلال شخصیت خانم زهت‌الدوله را دائماً در حال تغییر مدلباس و آرایش پرداخت می‌کند و تنوع‌طلبی شخصیت این زن را که ریشه در فرهنگ غرب دارد، از محورهای اساسی داستان خود قرار می‌دهد. این تنوع‌طلبی در تمامی عناصر زندگی این زن دیده می‌شود، تنوع در ازدواج‌های مکرر، تنوع در مهمانی‌ها و دوست‌های مختلف و....

در پایان داستان پس از طلاق سوم خانم زهت‌الدوله و عمری تجربه در امر شوهرداری، جلال اینگونه داستان و شخصیت خانم زهت‌الدوله را به

سرانجام می‌رساند:

«و حالا خانم زهت‌الدوله که از این تجربه هم آزموده‌تر بیرون آمده عقیده دارد که بیری و جوانی دست خود آدم است و هنوز در جستجوی شوهر ایده‌آل خود این در و آن در می‌زند. بازخانه شهری‌اش را خریده و گرانترین مبل‌ها و فرشها را توی اطاقش جمع کرده. ماهی پانصد تومان خرج ماساژ سینه و صورت خود می‌کند. رنگ موهایش را هفته‌ای یک بار عوض می‌کند. پیراهن‌های اورگاندی با سینه‌باز می‌پوشد. وقتی حرف می‌زند، هرگز اخم نمی‌کند و وقتی می‌خندد ابروهایش و کناردهانش اصلاً تکان نمی‌خورد و مهمتر از همه اینکه پس از عمری زندگی و سه بار شوهر کردن، به این نتیجه رسیده است که شوهر ایده‌آل او، از این نوکیسه‌ها و تازه‌ها به دوران رسیده‌ها هم نباید باشد. و دیگر اینکه کم کم دارد باورش می‌شود که تنها مانع بزرگ در راه وصول به شوهر ایده‌آل، عیب کوچکی است که در دماغ او است و این روزها در این فکر است که برود و با یک جراحی پلاستیک دماغش را درست کند.»

دیدگاه جلال آل احمد در مورد زنان جامعه ایران در خلال این سه داستان کوتاه شامل چند محور است. اگر جلال در داستان سمونیزان دست به ترسیم خصوصیات ظاهری روحی و رفتاری زنان خانواده‌های سنتی ایرانی می‌زند و از این نظر داستانش شناخت هرچه بیشتری از روابط و خصوصیات عجیب این خانواده‌ها و زنان آنها به دست می‌دهد، در داستان خانم زهت‌الدوله، با صدوهشتاددرجه گردش، چهره زن غربزده و بی‌هویت طبقات اشرافی و شهرنشین جدید را برای خواننده، ترسیم می‌کند. جلال در هر دو حال و به روش طنز، به انتقاد از این دو نوع شخصیت می‌پردازد، بدون آنکه دست به شعارپردازی بزند.

داستان زن‌زیادی همچنانکه سمونیزان بدین محتوایی می‌پردازد، شرح حال معصومیت و مظلومیت زن سنتی ایرانی است با این تفاوت که در این داستان، سایه‌های تیره و تاریکی، (ریختن موی زن داستان)، همانند سرنوشتی سیاه، بر شخصیت داستان سایه افکنده است. بگونه‌ای که این شخصیت اصولاً خودش را درگیردار سرنوشت تیره و تاریکی می‌بیند اما جلال آل احمد، روزنه امید را برای این زن در داستان ترسیم نموده است این روزنه امید که می‌تواند نجاتبخش فاطمه خانم باشد، همان آگاهی و علم و سوادآموزی است که از بخت بد، فاطمه خانم فاقد آن است.

جلال آل احمد همانگونه که دست به تمسخر خرافه‌گرایی مسخره‌آمیز شخصیت‌های زن سمونیزان می‌زند، خوشگذرانیها و رفتار پرزرق و برق خانم زهت‌الدوله را تقبیح می‌کند و هرچه بیشتر رفتار مادی این زن فاقد هویت اسلامی و ایرانی را به تمسخر می‌گیرد. با این تفاوت که اگر در مورد شخصیت‌های زن سمونیزان و زن‌زیادی دلسوزی نویسنده نسبت به وضعیت این شخصیتها هویداست، در مورد خانم زهت‌الدوله، دید نویسنده به گونه‌ای دیگر است و جلال این زن اشرافی و غربگرا را هر چه بیشتر مورد طعن و تحقیر قرار می‌دهد و او را محکوم می‌کند.

(۱) جلال آل احمد (زن‌زیادی)، ۱۳۵۶، انتشارات رواق